

عناوین به کار رفته در خطابات شرعی و راهکارهای تشخیص آن

مهدی محیطی^۱

مهدی اخلاسی فرداد^۲

چکیده

شناخت عناوین به کار رفته در لسان ادله شرعی از مسائل بنیادین و اثرگذار در فرایند اجتهاد به شمار می‌رود. از این رو، چگونگی تشخیص و تحلیل این عناوین از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. اندیشمندان اسلامی در نگرشی جامع این عناوین را در سه محور عنوان مشیر، حیثیت تعلیلیه و حیثیت تقییدیه جای داده‌اند و راهکارهایی همچون مناسبت حکم و موضوع، برگشت جهات تعلیلیه به جهات تقییدیه و غلبه وجود را برای بازشناسی آن‌ها ارائه داده‌اند. نوشتار حاضر کوشیده است تا علاوه بر واکاوی راهکارهای یاد شده، وظیفه موارد مشکوک را نیز معین نماید. نتایج به دست آمده که با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای سامان یافته است؛ نشان می‌دهد که مناسبت حکم و موضوع و برگشت جهات تعلیلیه به تقییدیه در احکام عقلی به عنوان ابزاری برای تشخیص عناوین به کار رفته در لسان شریعت قابل دفاع است؛ همان‌گونه که در موارد مشکوک دیدگاه اجمال نسبت به دو دیدگاه اصل تقییدی و یا اصل تعلیلی بودن عناوین از مطابقت بیشتری با واقع برخوردار است. در پایان نیز با ذکر مواردی ثمرات این بحث را به نظاره خواهیم نشست.

واژگان کلیدی: عنوان مشیر، حیثیت تعلیلیه، حیثیت تقییدیه، مناسبات حکم و موضوع.

۱. سطح ۴ حوزه علمیه قم، myleadermahdi313@gmail.com

۲. سطح ۴ حوزه علمیه قم، mehdi.ekhlasi.fardad@gmail.com

مقدمه

در میان مسائلی که یک فقیه در مسیر استنباط حکم شرعی با آن سروکار دارد و در مسیر استنباط باید اهتمام ویژه‌ای بدان داشته باشد؛ مسئله تشخیص عناوین در خطابات صادر شده از جانب شارع است. شناخت عناوین به کار رفته در لسان شریعت در میزان برداشت و صدور حکم از نقشی کلیدی برخوردارند. در این راستا، با نگرشی بر متون دینی می‌توان به عناوینی همچون عنوان مشیر، حیثیت تعلیلیه و حیثیت تقییدیه دست یافت. در مواجهه با این عناوین دو نکته از اهمیت بالایی برخوردار است که دیدگاه‌های متفاوتی را به خود اختصاص داده است. اول: ارائه راهکاری برای شناخت عناوین یاد شده که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به مناسبت حکم و موضوع، برگشت جهات تعلیلیه به جهات تقییدیه در احکام عقلی و شرعی و غلبه وجود اشاره کرد. و دوم: تعیین عناوین در موارد مشکوک است که در این زمینه نیز آرای‌های همچون اصل تقییدی بودن، اصل تعلیلی بودن و اجمال مطرح شده است. ثمرات فراوان این موضوع و اثرگذاری آن در گستره فقه که در پایان مقاله به بخشی از آن اشاره شده است، پرداختن به این موضوع را ضروری می‌سازد. از این رو، سوال اساسی که لازم است مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد آن است که راهکار شناخت سنخ عناوین به کار رفته در لسان شریعت کدام است و در مواجهه با موارد مشکوک چگونه باید رفتار کرد؟

نسبت به پیشینه این بحث نیز اگر چه می‌توان شاهد رگه‌هایی از آن در برخی از آثار بود؛ اما نوشته‌ای مستقل به دست نیامد. از این رو، جامع بودن به همراه نگرشی فراگیر به ابعاد مختلف آن از ویژگی‌های نوشتار حاضر است. بدین منظور در ابتدا مروری اجمالی بر مفاهیم تأثیرگذار داریم و سپس راهکارهای تشخیص عناوین مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد، آن‌گاه ضابطه موارد مشکوک ارائه می‌گردد. در نهایت نیز به برخی از مصادیق کاربردی این بحث اشاره می‌شود.

۱. مفهوم‌شناسی

برای شناخت بهتر این مسئله، در ابتدا باید به این نکته توجه شود که فقیه در این مبحث با چه مفاهیمی سروکار دارد و حدود و ثغور این مفاهیم از چه قرار است.

۱-۱. عنوان مشیر

عنوان مشیر، عنوانی است که به نحوی در خطاب شارع لحاظ می‌شود که استقلالی در ثبوت و عدم ثبوت حکم برای موضوع ندارد (جزایری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۹۵) و تنها ابزار و وسیله‌ای برای نمایاندن این مطلب است که ذات متصف به این عنوان تمام الملاک در آمدن حکم شرعی است (مشکینی اردبیلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۶۱). به طور مثال مفضل بن عمر نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام به فیض بن مختار فرمود: «هرگاه اراده کردی که به احادیث ما دست یابی بر تو است که به این فرد «جالس» (نشسته) رجوع کنی؛ و حضرت به او اشاره نمودند. مفضل می‌گوید از اصحاب پرسیدم که او کیست؟ آن‌ها گفتند که او زرارة بن اعین است» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، ص ۱۴۳). چنان‌که روشن است عنوان «جالس بودن» در اخذ حکم از روایت تأثیری ندارد؛ بلکه ملاک اخذ حدیث، وثاقت و عدالت راوی است (مشکینی اردبیلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۶۱). در ضمن باید توجه داشت که مشیر بودن عنوان یا موضوعیت داشتن آن تنها در دو رکن اصلی جمله یعنی موضوع و محمول مطرح نیست؛ بلکه در سایر قیود جمله نیز این امر باید سنجیده شود. همان‌طور که مرحوم امام خمینی در اوایل بحث مقدمه واجب در پاسخ به مرحوم عراقی به این نکته اشاره می‌فرماید که ظروف در جمله، یا دخیل در موضوع حکم هستند و یا دخیل نیستند و تنها مشیرند (امام خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۷۸) مانند اینکه شارع بفرماید: «إِنَّ الدِّينَ فِي الْمَدْرَسَةِ عَدُولٌ». روشن است که عادل بودن مقید به بودن در مدرسه نیست؛ بلکه تنها این قید مشیر به این مطلب است که افراد داخل مدرسه عادل هستند ولو آن‌ان در خانه بوده و در مدرسه حضور نداشته باشند.

۲-۱. حیثیت تقییدیه

حیثیت تقییدیه از قیود و عناوینی هستند که به علیت مبدأ خود برای حکم به نحو حدوثی و بقائی اشاره می‌کنند. به عبارت دیگر وجود و عدم وجود حکم دایرمدار وجود و عدم این قید است (جزائری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۹۶) و فرقی ندارد بین اینکه این قید موضوع خارجی باشد (مانند فقیر) و یا فعلی باشد که حکم دایرمدار آن است (مانند غضب) (همان، ج ۲، ص ۱۰۹). به عنوان مثال مرحوم صدر در باب طهارت درباره جایی که عین نجس آب را تغییر می‌دهد؛ می‌فرماید: «تغییر توسط عین نجس زمانی محقق می‌شود که مستند به همان صفتی باشد که عین نجس به خاطر آن قدر دانسته می‌شود؛ مثلاً در بول اگر تغییر به رنگ و بوی آن بود آب نجس است؛ اما اگر به حرارت و برودت بود، آب نجس نمی‌شود گرچه تغییر حاصل شده است. اما چون صفات خاص در اعیان نجس به نحو تقییدیه لحاظ شده‌اند، در صورت نبودن آن صفت حکم هم نخواهد بود» (صدر، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۷۳). با توجه به صدر مطلب روشن است که حیث تقییدیه حدوثاً و بقاء در موضوع تاثیر دارد و با تعدد عنوان تقییدیه تعدد موضوع و معنوی هم رخ می‌دهد (صدر، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۵۱)؛ زیرا همان‌طور که گذشت این قیود یا تمام الموضوع و یا جزء الموضوع برای آمدن حکم هستند، مانند اینکه شارع بفرماید: «اکرم زیداً العالم» در این مثال قید عالم بودن به همان اندازه برای شارع مهم است که ذات زید مهم است (تبریزی، ۱۳۶۹ق، ص ۵۲۷)؛ یعنی اگر زید بعداً ملکه علم را بر اثر بیماری از دست بدهد، حکم اکرام نیز منتفی می‌شود و موضوع تغییر می‌کند.

۳-۱. حیثیت تعلیلیه

در شناخت ماهیت حیثیت تعلیلیه باید سه امر لحاظ شود: اولاً در این قسم عروض عنوان و قید بر ذات، به گونه‌ای است که اشاره بر علیت مبداء آن عنوان، برای حدوث حکم بر ذات می‌کند البته به نحوی که با از بین رفتن این عنوان حکم همچنان باقی می‌ماند. به عبارت دیگر بقاء حکم وابسته به بقاء آن عنوان نیست (جزائری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۹۶). همان‌طور که به عنوان نمونه مرحوم خوئی در مورد آیه دوم سوره مبارکه

نور: «الرَّائِيَةُ وَالرَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» می‌فرماید: «عنوان زانی در این آیه در حدوث و بقاء حکم کافی است ولو اینکه بعداً مبدأ یعنی زنا از ذات یعنی مکلف منقضی شود» (خویی، ۱۴۲۲ق-الف، ج ۱، ص ۲۱۵). ثانیاً باید توجه داشت که برای آمدن حکم بر ذات و موضوع خارجی توسط این عناوین وجود این عناوین به نحو وجود علمی لحاظ می‌شود، همان‌گونه که مرحوم حکیم در بحث بیع فضولی و فروش مال غیری که بعداً کشف می‌شود شیء متعلق به خود فرد فضول بوده است می‌فرماید: «فروش مال از این حیث که مال خود فرد باشد یا مال غیر باشد تعلیلی است لذا عقد به جهت قصد بایع که فروش مال غیر بوده است فاسد نمی‌شود اما چون حیثیات تعلیلی علمی هستند بایع باید از اول که عقد را منعقد کرده است علم به انتقال مال خود می‌داشت و حال که علم نداشته است؛ پس بعداً که متوجه می‌شود مال خود را فروخته باید رضایت خود را اعلام نماید» (حکیم، بی تا، ص ۲۵۷). این در حالی است که حیثیت تقیدیه به نحو وجود علمی لحاظ نمی‌شود بلکه به نحو وجود واقعی مد نظر قرار می‌گیرد. بنابراین، همان‌طور که مرحوم حکیم فرمودند اگر حیث تعلیلی باشد، معامله صحیح است؛ اما نیاز به اجازه بعدی دارد ولی اگر حیث تقیدیه باشد معامله از اساس باطل است و اجازه بعدی بی اثر بوده و لغو است.

شایان ذکر است که حیثیت تعلیلیه خود به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱. عنوان تدریجی: در این قسم امکان جمع شدن عنوان مورد بحث با متعلق حکم وجود دارد مانند: «اضرب الزانی» که در این مثال «ضرب» با عنوان «زانی» قابل جمع است.
۲. عنوان آنی: در این قسم امکان جمع شدن عنوان مورد بحث با متعلق حکم وجود ندارد مانند: «اضرب القاتل» که در این مثال «ضرب» با عنوان «قاتل» قابل جمع نیست زیرا قتل در یک آن (لحظه) اتفاق می‌افتد و بعد از ذات منقضی می‌شود. (مشکینی اردبیلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۶۱). به دیگر سخن اگر چه با نگاه عقلی اجتماع دو عنوان امری ممکن به نظر می‌رسد، اما از منظر عرف اجتماع میان ضرب و قتل امری ناممکن است زیرا تحقق عنوان ضرب بعد از اتمام قتل بوده و تقارن این دو امری بعید است.

لازم به ذکر است که تقسیم یاد شده در حیثیت تقییدیه جاری نیست زیرا حیث تعلیلی در مطلق ثبوت حکم دخالت دارد ولو اینکه آن امر منقضی شده باشد. از این رو، در لحاظ نسبت حکم و این نوع از عناوین و متعلق حکم دو قسم تدریجی و آنی برای این عنوان متصور می‌شود، زیرا عنوان در وجود حکم در هر دو قسم موثر است اما در انقضا اثری ندارد. بر همین اساس هم می‌تواند همراه با متعلق حکم موجود باشد و هم می‌تواند منقضی شود و فقط حکم موجود باشد مانند قسم دوم. اما در حیثیات تقییدیه حکم نه تنها در وجود بلکه در بقا هم موثر است. بنابراین، همیشه به نحو عینیت با حکم لحاظ می‌شود و تا هست حکم نیز باقی است و اگر نباشد حکمی نیز در میان نیست و نسبتش با متعلق حکم هم همین طور است یعنی یا هست یا نیست. در نتیجه آنی بودن در حیثیات تقییدیه امکان ندارد. مثلاً در عبارت «از مجتهد زنده تقلید کن» متعلق حکم یعنی تقلید و عنوان یعنی «زنده» رابطه‌شان وجود و عدم است یعنی تا زنده باشد تقلید هم است و الا تقلید هم معنا ندارد. بنابراین، اگر یک آن و لحظه فرد زنده نباشد تقلید هم نیست؛ برخلاف قتل که اگر یک آن قاتل نباشد، هنوز ضرب است.

با توجه به مطالب مذکور از آنچه گذشت سه امر حاصل می‌شود:

۱. عنوان مشیر استقلالی در ثبوت و عدم ثبوت حکم برای موضوع ندارد و صرفاً ابزاری برای اشاره به آن ذات متصف به این عنوان که تمام الملاک می‌باشد، است.
۲. حیثیت تقییدیه عنوانی است که حکم حدوثاً و بقاء دایرمدار آن است و به تعدد آن، معنون نیز متعدد می‌شود.
۳. حیثیت تعلیلیه عنوانی است که در حدوث حکم اثر دارد اما در بقاء آن بی تأثیر است؛ یعنی حکم در بقاء خود وابسته به بقاء عنوان نمی‌باشد.

۲. راه‌های تشخیص عناوین در خطابات شرعی

مهم‌ترین مسئله بعد از شناخت عناوین، ارائه راهکاری برای تشخیص و تعیین عناوین یاد شده است. از این رو، فقیهان شاخص‌هایی را بیان نموده‌اند که در ادامه بدان می‌پردازیم.

۲-۱. مناسبت حکم و موضوع

برخی از فقیهان با استناد به روایت ابی بصیر که در آن آمده است: «وضو گرفتن و آشامیدن با آبی که گربه از آن نوشیده است اشکال ندارد؛ اما وضو و شرب با آبی که سگ از آن نوشیده اشکال دارد، مگر اینکه میزان آب به اندازه حوضی باشد که از آن آب برمی‌دارند» فرموده‌اند: آب مطلق کثیر از سایر انواع آب‌ها که با برخورد با نیم‌خورده سگ نجس می‌شوند استثناء شده است. اما شهید صدر در مقابل این عده، معتقد است که «در مواجهه با این‌گونه از روایات باید توجه داشت که قیود در روایت به چه نحو لحاظ شده‌اند. بر این اساس در روایت یاد شده گرچه ظهور اولیه قیود مانند قید (یستقی منه) بر موضوعیت داشتن قید است؛ اما با توجه به اینکه عرف همواره در فهم خود از متون مناسبات حکم و موضوع را لحاظ می‌کند در این روایت اینکه حوض به اندازه‌ای باشد که از آن آب بردارند را دخیل در اعتصام آب نمی‌داند و این امر را تنها طریق و معرف (عنوان مشیر) از سه نکته می‌داند اولاً اینکه آب زیاد باشد؛ زیرا استقاء از آب زیاد امکان دارد. ثانیاً آب مطلق باشد زیرا آب مضاف را برای مزارع و حیوانات استقاء نمی‌کنند. ثالثاً آب دارای صفتی باشد که از آن معمولاً استقاء می‌کنند مثلاً شور نباشد. حال اگر این قید معرف و طریق به هر سه نکته باشد تنها قسمی از آب مطلق ظاهر خواهد بود و اگر دو مورد اول باشد شامل همه اقسام آب مطلق می‌شود. و اگر تنها مورد اول محتمل باشد کل آب‌ها اعم از مطلق و مضاف پاک خواهند بود» (صدر، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۰۳). از این عبارت به خوبی می‌توان متوجه شد که عرف برای فهم جایگاه قیود در محاورات خود به مناسبات حکم و موضوع دقت می‌کند و از آن جایی که خطابات شارع نیز ملقی به عرف است، فقیه هم در برداشت و فهم جایگاه قید، از رویه عرف مستثنی نمی‌باشد.

نقد: مرحوم خوئی در کتاب المحاضرات به کلام بالا اشکال کرده‌اند که «عناوین در قضایای حقیقیه یا به نحو تقییدیه هستند و یا تعلیلیه و به عبارت بهتر تمام قیود در جمله به نحوی در آمدن حکم موضوعیت دارند؛ حال چه ثبوتاً و بقاء و چه فقط ثبوتاً؛ از این

رو، ما تا به امروز در ادله اثری از قسم اول یعنی عنوان معرف و مشیر پیدا نکرده‌ایم» (خویی، ۱۴۲۲ق-ب، ج ۱، ص ۲۹۶).

پاسخ: در جواب از اشکال وارده پاسخ‌هایی مطرح شده است؛ اولاً آیت‌الله سیستانی در کتاب الرافد می‌فرمایند: «اینکه مرحوم خویی تقسیم عناوین به مشیر و موضوعیه در خطابات شارع را مختص به قضایای خارجیه کرده و در قضایای حقیقیه تنها موضوعیه را قبول نموده‌اند، محل اشکال است، زیرا فرقی بین قضیه خارجیه و حقیقیه در مرحله اثبات از ناحیه تقسیمات یاد شده، وجود ندارد؛ بلکه این دو تنها در مرحله ثبوت با یکدیگر متفاوت می‌باشند به این صورت که قضیه خارجیه متوقف است بر فعلیت موضوع در هر یک از زمان‌های سه‌گانه بر خلاف قضیه حقیقیه که متوقف است بر موضوع فرضی بدون نظر به زمان‌های سه‌گانه؛ از این رو، همان‌گونه که در قضیه خارجیه فرق بین (اکرم هذا الجالس) به عنوان مشیر بودن این قید با (اکرم هذا العالم) به عنوان موضوعیت داشتن این قید به خوبی روشن است؛ همچنین در دو قضیه حقیقیه (اتبع هذا المعصوم) به عنوان موضوعیت داشتن این قید با (اتبع من كان معجزا فی افعاله) به عنوان مشیر بودن این قید به نبوت او؛ تفاوت به خوبی روشن است» (حسینی سیستانی، ق ۱۴۱۴، ص ۲۶۸). ثانیاً همان‌طور که در عبارت مرحوم صدر گذشت؛ ایشان فرمودند امکان دارد قید در حدیث عنوان مشیر باشد و بهترین دلیل بر رد یک شی وقوع آن امر است.

۲-۲. بازگشت جهات تعلیلیه به جهات تقییدیه

این ملاک در دو قسم احکام عقلی و احکام شرعی قابل طرح و بررسی است:

۲-۲-۱. احکام شرعی

در این قسم جهات تعلیلیه به جهات تقییدیه باز نمی‌گردد و عناوین مطرح در ادله مانند عنوان صوم و صلات حیثیات تقییدیه هستند. بنابراین، فرد برای اینکه ذمه اش از تکلیف بریء شود باید به صورت مشخص این عناوین را قصد کند. نسبت به ملاکات مطرح شده در متعلقات این عناوین مانند ناهی از فحشا بودن نماز نیز حیثیت تعلیلیه است چرا

که این ملاکات از جهت باعثیت و زمینه سازی برای وجوب یا حرمت عمل مد نظر قرار می‌گیرند (ر.ک: خوبی، ۱۴۲۲ق-ب، ج ۲، ص ۲۴۳).

۲-۲-۲. احکام عقلی

در این قسم جهات تعلیلیه به جهات تقییدیه بازمی‌گردد زیرا اغراض در احکام عقلی در اصل همان عناوین موضوعات احکام عقلی هستند و از همین رهگذر حدوثنی و بقائنی بودن در آن مطرح است. در این قسم فرقی بین احکام نظری مانند حکم به استحاله شی به جهت اینکه مستلزم دور و تسلسل است و احکام عملی مانند حکم عقل به حُسن کتک زدن یتیم به جهت ادب کردن او نمی‌باشد زیرا در هر دو قسم جهات تعلیلیه بعینه همان موضوع (جهات تقییدیه) هستند (همان، ۱۴۲۲ق-ب، ج ۲، ص ۲۴۴).

نقد: مرحوم عراقی در کتاب بدائع الافکار به این امر اشکال می‌فرماید و می‌گویند: «ما برگشت جهات تعلیلیه را در احکام عقلیه به جهات تقییدیه قبول نداریم زیرا روشن است که عقل برای آمدن حکم خود یک موضوع و یک علت به صورت جداگانه تصور می‌کند و معنایی ندارد که علت به موضوع برگردد به نحوی که جزئی از آن شود» (عراقی، ۱۳۷۰ق، ص ۳۸۷).

پاسخ: مرحوم امام در کتاب تهذیب الاصول در پاسخ از این اشکال می‌فرماید که انکار بازگشت حیثیات تعلیلیه در احکام عقلی به حیثیات تقییدیه مستلزم این است که سرایت حکم عقل از موضوعش (علت) به غیر آن بدون ملاک باشد به عنوان مثال فرض کنید عملی که معنون به عنوان ظلم است در خارج واقع شود در حالی که ظلم عقلا قبیح است مانند (قیح ضرب الیتیم به جهت ظلم بر او) در این مثال و مانند آن حکم عقل به قیح ضرب الیتیم از سه حالت خارج نیست:

الف) قبحش به جهت حیثیتی غیر از عنوان ظلم است. روشن است که این امر محل اشکال است زیرا وقتی متکلم علتی را در کلام خود ذکر می‌کند حکم دایرمدار اوست و اگر متکلم به جهت دیگری آن امر را قبیح می‌دانسته است باید آن را ذکر نماید.

ب) حکم عقل به ذات عمل یعنی (ضرب الیتیم) برگردد؛ در حالی که ظلم علت آن است و این امر یعنی اینکه (ضرب الیتیم) قبیح باشد در حالی که ظلم با اینکه علت برای قبیح موضوع است قبیح نباشد؛ این هم مردود است و فساد آن به خوبی روشن است. زیرا معطی شیئی نمی‌تواند فاقد شیئی باشد و نیز باید بین علت و معلول سنخیت وجود داشته باشد و در این فرض خلف پیش می‌آید زیرا متکلم قصد داشت (ضرب الیتیم) را به جهت ظلم که خود قبیح است قبیح بداند؛ در حالی که در این فرض ظلم دیگر قبیح نیست لذا باید متعلقش (ضرب الیتیم) هم قبیح نباشد و هذا خلف.

ج) حکم عقل، به علت یعنی ظلم برمی‌گردد لذا موضوع یعنی (ضرب الیتیم) بالعرض قبیح است و این امر همان رجوع حیثیات تعلیلیه به تقییدیه است زیرا موضوع حقیقی و بالذات برای قبیح، خود علت یعنی ظلم است نه عمل ضرب بما هو هو و خالی از هر قیدی (خمینی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۳۶۸). لذا اشکال مرحوم عراقی به این ملاک وارد نمی‌باشد.

۲-۳. غلبه وجود

مرحوم خوئی در کتاب محاضرات بعد از بررسی هر یک از حالات عناوین در خطابات شرعیه می‌فرماید: «در بسیاری از قضایای حقیقیه، عرف در مواجهه با قیود کلام، آن را حمل بر مقید بودن حکم چه حدوثا و چه بقاء بر قید مذکور در کلام می‌کند» (خوئی، ۱۴۲۲ق-ب، ج ۱، ص ۲۹۵). از کلام ایشان که فرموده‌اند عرف اکثرا قیود را حمل بر قیود و حیثیات تقییدیه می‌کنند می‌توان متوجه شد که این نوع از قیود خارجا دارای کثرت و غلبه هستند و این امر تا حدی شایع است که مرحوم شیخ عبدالکریم حائری می‌فرماید: «شاید علت شیوع این نوع از قیود آن است که در بین فقها معروف شده است «احکام دایرمدار اسماء هستند» از این رو، تا زمانی که اسم باقی باشد ادله مثبت حکم برای آن اسم هم باقی است و هنگامی که اسم از بین برود حکم هم با آن زائل می‌شود» (حائری یزدی، ۱۴۱۸ق، ص ۵۸۰).

نقد: به ملاک غلبه وجود اشکال شده است که انصرافی که در اثر غلبه وجودی ایجاد می‌شود یک انصراف بدوی است که با کمترین تأمل از بین می‌رود (نائینی، ۱۳۵۲ش،

ج ۱، ص ۵۳۲). لذا در بحث ما هم نمی‌توان به علت غلبه وجودی یکی از عناوین یعنی نوع سوم از عناوین در خطابات شرعی (حیثیات تقییدیه) تمام ادله شرعی را حمل بر این امر نماییم بلکه همان‌طور که مرحوم شیخ انصاری در توضیح عبارت: «الاحکام تدور مدار الاسماء» می‌فرماید: اگر فقیه با توجه به عرف، این قسم از عناوین را از دلیل شرعی متوجه شد، می‌تواند کلام را حمل بر آن کند اما گاهی عرف با توجه به قرائن دیگر ممکن است معنای عامی مانند کلی در ضمن اسم که در دلیل ذکر شده است را متوجه شود. لذا حمل کلام بر نوع سوم از عناوین محل تامل خواهد بود. (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۳، ص ۳۰۱). و غلبه وجودی نمی‌تواند ملاک خوبی در تشخیص نوع عنوان باشد.

با توجه به مطالب مذکور در این بخش از این نوشتار سه امر حاصل شد:

۱. مناسبات حکم و موضوع می‌تواند ملاک خوبی برای تشخیص عناوین در خطابات شرعی باشد.

۲. در احکام عقلی جهات تعلیلیه به جهات تقییدیه بازمی‌گردد و تمام عناوین در احکام عقلی حدوثا و بقاء در موضوع و بقاء حکم مؤثر هستند.

۳. غلبه وجودی یک عنوان نمی‌تواند ملاک خوبی در تشخیص عناوین باشد و در هر دلیل باید آن دلیل به نحو مستقل بررسی شود.

۳. عنوان متعین در مقام شک

در بسیاری از موارد فقیه می‌تواند با علائم ارائه شده در بخش قبل نوع عنوان را تشخیص دهد، اما گاهی تشخیص عنوان با تردید مواجه شده و فقیه نمی‌تواند به صورت قطعی سخن از یک عنوان به میان آورد. برای خروج از چنین حالتی سه دیدگاه مطرح شده است:

۳-۱. تقییدی بودن قیود

مرحوم تبریزی در کتاب دروس فی مسائل علم الاصول می‌نویسد: «در جایی که قرینه‌ای در کلام برای حمل عنوان بر یکی از انواع عناوین سه‌گانه نباشد، ظهور کلام شارع این است که عنوان در کلام به نحو تقییدی اخذ شده است؛ یعنی حکم حدوثا و بقاء دایرمدار این عنوان است» (تبریزی، ۱۳۸۷ش، ج ۱، ص ۲۳۵).

۳-۲. تعلیلی بودن قیود

مرحوم طباطبایی قمی در کتاب آراءنا فی الاصول در بحث استصحاب تعلیقی بعد از اینکه عناوین را به دو دسته اصلی تقسیم می‌کنند؛ چنین می‌فرمایند: «گاهی از خود خطاب نمی‌توان متوجه شد که آیا عنوان تمام الموضوع در آمدن حکم است یا خیر؟ مانند اینکه شارع بفرماید: «اذا تغير الماء فی احدی صفاته ینجس» در اینجا عنوان «تغیر» مشکوک است که آیا تمام الموضوع است یا خیر؟ بدین معنا که آیا این عنوان فقط علت محدثه برای حکم است یا اینکه علت مبقیه هم است. ایشان معتقد است که با وجود این شک می‌توان استصحاب را جاری کرد» (طباطبایی، ۱۳۷۱ش، ج ۳، ص ۸۵). تحلیل سخن ایشان بدین صورت است که جریان استصحاب در مقام شک نشان‌گر آن است که ایشان عنوان را در مقام شک و عدم تشخیص چگونگی آن، حیثیت تعلیلیه می‌دانند زیرا اولاً اگر ایشان عنوان را تقییدیه می‌دانستند به جهت تغییر موضوع، امکان اجرای استصحاب را نداشتند. و ثانیاً ایشان با اجرای استصحاب نشان دادند که در مقام شک توقف نمی‌کنند و عنوان را حداقل موجب ایجاد و حدوث حکم می‌دانند و نهایتاً با اجرای استصحاب آن را ابقاء می‌کنند.

در مباحث قبل روشن شد عنوانی که تنها در حدوث حکم تاثیر دارد نه در بقاء آن، حیثیت تعلیلیه است. مؤید این برداشت از کلام مرحوم قمی، کلام مرحوم میرزا هاشم آملی در بحث جواز بقاء بر تقلید از میت است. ایشان در آن بحث می‌فرمایند: یکی از ادله جواز بقاء بر تقلید از میت، استصحاب احکام شرعیه است و بعد در مقام توضیح و اشکال به این راه حل می‌فرمایند: «استصحاب حکم تنها با دو شرط صحیح است: اولاً مبنای ما در امارت جعل حکم مماثل باشد و ثانیاً عنوان رای مجتهد حیث تعلیلیه باشد تا حدوث حکم به صرف فتوای مجتهد ثابت شود و برای بقاء هم منوط به حیات او نباشد اما اگر حیث تقییدیه باشد امکان استصحاب وجود ندارد» (آملی، ۱۳۹۵ق، ج ۵، ص ۹۵). این عبارت به خوبی نشان می‌دهد که مرحوم قمی اگر در استصحاب تعلیقی

در مقام شک قائل به امکان استصحاب شده‌اند حیث را قطعا تعلیلیه می‌دانسته و احتمال تقییدیه بودن را در مقام شک ملغی می‌دانسته‌اند.

۳-۳. توقف و مجمل بودن کلام

مرحوم شهید صدر در بحث تغییر آب توسط متنجس متعرض این بحث می‌شود و می‌فرماید: «راه حل این امر که آیا آب با متنجس نجس می‌شود یا خیر؟ این است که صفات مغیر در نجاسات مانند قرمزی برای خون را حیث تقییدیه بدانیم یا تعلیلیه که اگر روشن بود کدام یک است در اجرای حکم به همان امر اخذ می‌کنیم؛ اما اگر شک کردیم در این صورت کلام مجمل می‌شود و نمی‌توان حکم به نجاست یا طهارت کرد» (صدر، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۴۴). در این میان سایر علما نیز مانند مرحوم نائینی اگر در بحث استصحاب با فرض شک در اینکه حیث تقییدیه است یا تعلیلیه استصحاب را جاری ندانند و تصریح به تقییدیه بودن هم نکرده باشند گویا در چنین مواردی توقف می‌کنند و کلام را مجمل می‌دانند زیرا اگر قید را تعلیلیه می‌دانستند باید حکم به استصحاب می‌کردند و اگر قید را تقییدیه می‌دانستند باید به علت عدم امکان استصحاب یعنی تغییر موضوع، اشاره می‌فرمودند. در حالی که ایشان به هیچ‌کدام اشاره نفرموده است. (نائینی، ۱۳۷۶ش، ج ۴، ص ۵۸۴).

با توجه به مطالب مذکور در این بخش از نوشتار می‌توان متوجه شد همه بزرگان بر اینکه قید اثری در حدوث حکم دارد متفق هستند؛ بنابراین، این احتمال که قید عنوان مشیر باشد منتفی است. در نتیجه قید یا حیث تعلیلیه است یا تقییدیه و بر عهده هر یک از قائلین به حیث تعلیلیه یا تقییدیه است که برای حمل کلام بر هر یک از این دو نوع، قرینه اقامه کنند و اگر صرفا به انصراف قیود در کلام شارع به هر یک از دو عنوان استناد می‌کنند باید گفت برای اینکه انصراف به حد ظهور برسد کثرت استعمال در یک طرف و ندرت استعمال در طرف دیگر نیاز است که این ملاک نسبت به این دو عنوان ثابت نمی‌باشد؛ یعنی هیچ‌کدام بر دیگری کثرت استعمال ندارد. بنابراین، با وجود عدم ظهور

کلام در هیچ‌یک از این موارد بنظر می‌رسد قول مرحوم شهید صدر و مشهور علما مبنی بر حکم به اجمال و رفتن به سراغ راه حل دیگر بهترین راه است.

۴. ثمرات بحث

یکی از اموری که به اهمیت بحث و مفید بودن آن به خوبی اشاره می‌کند؛ داشتن ثمره است. در این بخش به چند ثمره مهم این بحث اشاره می‌کنیم:

۴-۱. امکان استصحاب

مرحوم صدر در بحث اصول عملیه می‌فرمایند: «فهم این نکته که عنوان به نحو تعلیلیه در خطاب شرعی اخذ شده یا تعلیلیه در اجرای استصحاب اثر دارد. مثلا در آب کری که با نجس تغییر کرده و بعد نجاست آن زائل شده است؛ مکلف شک کند که آیا زوال نجاست موجب طهارت آب می‌شود یا خیر؟ در این صورت اگر عنوان «تغییر» حیث تعلیلیه باشد مکلف در چنین شکی استصحاب نجاست جاری می‌کند؛ اما اگر عنوان تقییدیه باشد و در حدوث و بقاء موضوع اثر داشته باشد با انتفاء آن، حکم هم منتفی می‌شود و امکان اجرای استصحاب به جهت عدم بقاء موضوع ممکن نمی‌باشد» (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۳۸۱).

۴-۲. ملاک در اجتماع امر و نهی

مرحوم نائینی در بحث مقدمه واجب به راه حل مرحوم سید در عروه نسبت به بقاء استصحاب وضو در صورتی که به جهت مقدمیت نیز واجب شود؛ چنین اشکال می‌فرمایند: اختلاف جهت در بحث جواز اجتماع امر و نهی از این جهت مفید واقع می‌شود که جهات تقییدیه باشند؛ اما در این بحث چون جهات تعلیلیه هستند و تعلق اراده تکوینی مولا به هریک از جهات مستقلا امکان ندارد؛ راه حل اختلاف جهات، مناسب نمی‌باشد. لذا اگر فعل واحدی از جهتی مصلحت داشت و از جهت دیگری مفسده داشت؛ اجتماع امر و نهی در آن معنا نخواهد داشت چون که منجر به اجتماع ضدین می‌شود. پس تعدد جهتی مهم است که موجب تعدد متعلق نیز بشود؛ همان‌طور که که در قیود تقییدیه این‌گونه است (نائینی، ۱۳۵۲ش، ج ۱، ص ۱۸۰).

۴-۳. قابل انتقال بودن

مرحوم اصفهانی در حاشیه مکاسب خود در بحث خیار می‌فرماید: بر فرضی که حقوق را قابل انتقال و ارث بدانیم؛ گاهی این مقصود محقق نخواهد شد و آن هم در جایی است که حق تمام الموضوع باشد و یا اینکه عنوانی باشد که به نحو تقييدیه اخذ شده است. مورد اول مانند حق تولیت که در آن تنها یک شخص خاص لحاظ شده و مورد دوم مانند حقی که برای عنوان عالم یا طلبه قرار داده شده است که در صورت فوت مورث حق به فرزندانش با دلیل ارث قابل انتقال نیست مگر اینکه خود فرزندان عنوان عالم را کسب کنند که تعلق حق به آنها به جهت همان دلیل اصلی است نه ارث. (اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۲۳۸) در حالی که اگر قید به نحو تعلیلیه اخذ شده باشد قابل انتقال است همان‌طور که که ایشان نسبت به حق شفعه که مردد است از کدام قسم می‌باشد به این مطلب اشاره می‌کنند.

با توجه به مطالب مذکور در این بخش از نوشتار می‌توان متوجه شد که اگر عنوان حیثیت تقييدیه باشد نه تنها به جهت تغییر موضوع قابل استصحاب نیست بلکه قابل انتقال نیز نمی‌باشد. و در مورد بحث اجتماع امر و نهی نیز به خوبی روشن شد که این مسئله در این نوع از عناوین جاری نمی‌شود. بر خلاف عنوان تعلیلیه که هم قابل استصحاب و هم انتقال است و نیز بحث اجتماع امر و نهی در آن جاری است.

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالبی که از منظر خواننده گذشت؛ این نتیجه حاصل می‌شود که عناوین در کلام شارع سه قسم هستند: ۱. عنوان مشیر: عنوانی که استقلالی در ثبوت و عدم ثبوت حکم برای موضوع ندارد و صرفاً به عنوانی که تمام الماک است اشاره می‌کند ۲. حیثیت تعلیلیه: عنوانی است که تنها در حدوث حکم اثر دارد. ۳. حیثیت تقییدیه: عنوانی که حکم حدوثاً و بقاء دایرمدار آن است. در مقام تشخیص این عناوین مناسبات حکم و موضوع و بازگشت جهات تعلیله به جهات تقییدیه در احکام عقلی صحیح و مورد پذیرش است. در مقام شک و روشن نبودن هر یک از این عناوین کلام شارع مجمل است و هیچ‌یک از این عناوین متعین نخواهد بود.

منابع

* قرآن کریم

۱. اصفهانی، محمد حسین (۱۴۱۸ق). حاشیة کتاب المکاسب. چاپ اول، ایران: قم: أنوار الهدی.
۲. آملی، میرزا هاشم (۱۳۹۵ق). مجمع الأفكار و مطرح الأنظار. چاپ اول، ایران: قم: المطبعة العلمية.
۳. انصاری، مرتضی (۱۴۲۸ق). فرائد الأصول. چاپ نهم، قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۴. تبریزی، موسی (۱۳۶۹ق). أوثق الوسائل فی شرح الرسائل. چاپ اول، قم: کتبی نجفی.
۵. تبریزی، میرزا جواد (۱۳۸۷ش). دروس فی مسائل علم الأصول. چاپ دوم، قم: دار الصديقة الشهيدة عليها السلام.
۶. جزایری، محمد جعفر (۱۴۱۵ق). منتهی الدراریة فی توضیح الکفایة. چاپ چهارم، قم: موسسه دار الكتاب.
۷. حسینی سیستانی، علی (۱۴۱۴ق). الرافد فی علم الأصول. چاپ اول، قم: لیتوگرافی حمید.
۸. حکیم، سید محسن طباطبایی (بی تا). نهج الفقهامة. چاپ اول، قم: انتشارات ۲۲ بهمن.
۹. خمینی، سید روح الله (۱۴۱۸ق). تنقیح الأصول. چاپ اول، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۰. خمینی، سید روح الله (۱۴۲۳ق). تهذیب الأصول. چاپ اول، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۱. خویی، ابوالقاسم (۱۴۲۲ق-الف). مصباح الأصول. چاپ اول، قم: مکتبه الداوری.
۱۲. خویی، ابوالقاسم (۱۴۲۲ق-ب). محاضرات فی أصول الفقه. چاپ اول، قم: موسسه احیاء آثار السيد الخوئی.
۱۳. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة، چاپ اول، قم: موسسه آل البيت عليهم السلام.
۱۴. صدر، سید محمد باقر (۱۴۰۸ق). بحوث فی شرح العروة الوثقی. چاپ دوم، قم: مجمع الشهيد آية الله الصدر العلمی.

۱۵. صدر، محمد باقر (۱۴۱۷ق). *بحوث فی علم الأصول*. چاپ سوم، قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم‌السلام.
۱۶. طباطبایی قمی، تقی (۱۳۷۱ش). *آراءونا فی أصول الفقه*. چاپ اول، قم: محلاتی.
۱۷. عراقی، ضیاء‌الدین (۱۳۷۰ق). *بدائع الافکار فی الأصول*، چاپ اول، نجف: المطبعة العلمیه.
۱۸. مشکینی اردبیلی، ابوالحسن (۱۴۱۳ق). *کفایة الأصول* (با حواشی مشکینی). چاپ اول، قم: لقمان.
۱۹. نائینی، محمد حسین (۱۳۵۲ش). *أجود التقریرات*. چاپ اول، قم: مطبعة العرفان.